

خیلواکی



استقلال

www.esteqtaal.net

۰۱ فروری، ۲۰۲۵

داکتر زمان ستانیزی

زبان در مسیر زمان

بازیمای سیاسی با هویت زبان

مبحث دوم

استاد الهیات و عرفان در پوهنتون مطالعات عالی پسیفیکا - کلیفورنیا - آیالات متحده امریکا
دوران اختناق صفوی - مغلی

در دو قرن قبل از تشکیل دولت مستقل افغانستان کشور ما میدان رقابت و زور آزمایی بین مغلهای سنی مذهب هند و صفویهای شیعه مذهب پارس بود. سرزمین ما میدان بزکشی بیش نبود و هربار قدرت سیاسی میان این دو رقیب دست به دست میشد مردم ما زیر چکمه های قشون مغلی و صفوی پایمال می شدند. سطم زجر، تباهی، و شدت خونریزی این جنگهای رقابتی را میتوان از تناوب و تکرار وقایع آن روزگار حدس زد که شمه آنرا به اختصار حکایت می کنیم. در سال ۱۵۳۰ م (م = سنه مشترک) در حالیکه شهزادگان مغلی هندال میرزا و عسکری میرزا بر سر تخت سلطنتی کابل باهم می جنگیدند، کامران میرزا کندهار را به نام برادر تنی (سکه) اش همایون جز قلمرو هند مغلی ساخت. همایون بعد از شکست از شیرشاه سوری به تهماسب صفوی پناه برد و به کمک او دوباره در دهلی بر اریکه قدرت نشست. همایون در پاداش شهر کندهار را به تهماسب تحفه داد. مغلهای چند سال بعد کندهار را دوباره تصرف کردند. در ۱۵۵۸ م تهماسب یک بار دیگر کندهار را از جلال الدین اکبر تصرف کرد. جلال الدین اکبر در سال ۱۵۶۰ م شهر ادیناپور/جوشاهی را به نام خود جلال آباد نامید. او در ۱۵۹۰ م کندهار را یک بار دیگر از صفویان گرفت.

شاه عباس خواستار استرداد کندهار شد ولی زمانی که او با عثمانیها درگیر جنگ بود، شیبانیها اوزبیک چشم به کندهار دوختند. مظفر حسین حاکم صفوی کندهار چون از کمک اصفهان نا امید شد در سال ۱۵۹۳ م خود به مغلهای پناه برد. در ۱۵۹۵ م کندهار دوباره به تصرف مغلهای درآمد.

بین سالهای ۱۶۲۲ - ۱۶۲۳ م صفویها بعد از دو سال جنگ متواتر با جهانگیر کندهار را دوباره تسخیر کرده گنج علی خان را حاکم شهر مقرر کردند. در سال ۱۶۳۸ م علیمردانخان گردی کندهار را پس به جهانگیر داد و مغلها بر علاوه آن کابل را هم تصرف کردند. بین ۱۶۴۹ - ۱۶۵۳ م برای چهار سال متواتر کندهار زیر سُم اسپهای مغلها و صفویها لگد کوب گردید. در آخر مغلها با خانات بخارا درگیر مناقشه شدند و صفویهای کندهار را یک بار دیگر تصرف کرده در سال ۱۷۰۳ م گرگین را حاکم شهر مقرر کردند.

بزرگمردان تاریخ مردم ستم دیده ما را از چنین وضع تباہ کن نجات داده دولت مستقل افغانستان را تشکیل دادند. در بیخبری از وضع مرگبار دو قرن ممکن سرودن «پافشاری برجداى مرزبندی ابلهی است» معقول به نظر بیاید، ولی صرف زمانی تفاوت بین نماز خواندن جبری دوره طالبان و شیعه سازی جبری دوره صفویان را درک کرده می توانیم که زهر مطلق العنائی دیانتی در مضیقه اجندای سیاسی حکومتهای غیر را چشیده باشیم. امروز نقش صفویها از طریق قاجارها به آخوندها به میراث رسیده و میراث مغلها از طریق هند بریتانوی به پاکستان تعلق گرفته.

برای صفویها و مغلها تغییر دادن نامهای شهرها، قصبات، و اقوام انگیزه های سیاسی/مذهبی داشت و نشانه قدرتمندی و مالکیت میان دو ابر قدرت منطقه پنداشته می شد. چون زبان رسمی هردو دولت فارسی بود، فارسی ساختن نامها مناطق و اقوام رسم عام گردید. از مثالها و توضیحاتی که مطرح میشوند خواهیم دید که چگونه بیگانگان سرنوشت ما را نوشتند، نامهای ما را عوض کردند، زبان ما را بریدند، هویت ما را ساختند، و مذهب خود را بر ما تحمیل کردند: مغلهای هند فرمان روایان قسمت شرقی افغانستان بودند و برای اثبات مالکیت خود به تغییر نام جلال آباد اکتفا نکردند. آنها نامهای شهرها و قصبات دیگر را نیز فارسی ساختند. روشنترین نمونه فارسی سازی نامهای محلات و قصبات را در ولایت لوگر مشاهده کرده می توانیم جائیکه صوبه دار، حواله دار، تحصیلدار، رساله دار،... در مراکز اداری مغلی جوار سرک عمومی به زبان فارسی حکم می راند همه نامها فارسی شدند. ساکنین این محلات چون چهارآسیاب، سفید سنگ، زید آباد، محمد آغه، ده نو، کلنگار (کلنگ کار)، با آنکه اکثر هویت پشتون دارند، به سبب آمیزش با حاکمان مغلی به لهجه خاص مختلط دری/پشتو صحبت می کنند. محض اینکه نیم کیلومتر از این اقمار اداری مغلها قدم فراتر بگذارید، اکثریت محلات نامهای پشتو دارند چون تور ورسک، موسهی، کتب خیل، کوپگی، ازره، لویه کلا، زره کلا، خرکاریز، زرغون بنار،... و مردم با استثنائات به زبان پشتو صحبت می کنند.

مغلا همچنان نامهای اقوام پشتون را فارسی ساختند: ایسپزی < یوسف زی، اپریدی < افریدی، مسیت < مسعود، ساپی < صافی، خائی < جاجی، خدران < جدران، اندر < اندر، وپردگ < وردگ، ستانیزی < ستانیکزایی... اکثر پشتونها تا امروز این نامها را به املائی فارسی می نویسند.

مقاومت‌های آزادیخواهی پشتونها در مقابل مغلا خصوصاً تشکیل حکومت نهضت روشانیه پیر روشن در کانی کرم و حکومت خوشحال خان خټک در اکوره در عملیات فارسی سازی مغلا در منطقه رکود نسبی ایجاد کرد. این کار سبب رشد فرهنگ زبان پشتو در منطقه گردید. اکثریت قاطع فضلا، ادبا، و شعرای زبان پشتوی آن عصر از بایزید انصاری تا رحمن بابا، از حمید ماشوخیل تا حلیمه خټکه از سرزمین تحت سایه مغلا برخاسته اند. در مقایسه در قلمرو صفویها در دو قرن تمام هیچ شاعر، ادیب، یا نویسنده زبان پشتو ظهور نکرد که به دلایل ذیل تعجب آور نیست.

اختناق فرهنگی که صفویها بالای مردم غرب افغانستان تحمیل کردند در تاریخ بشریت کم نظیر است. بدیهی است جائیکه صحبت کردن به زبان پشتو جرم پنداشته میشد، و متخلفین را زبان می بریدند، سرودن شعر به زبان پشتو بالاتر از توقع بود. صفویها زبان پشتوی «پارسیبانان» کندهار را کاملاً پارسی ساختند و زبان پشتوی منطقه را با تهدید بریدن زبان جبراً چنان مفرس ساختند که جملات آن لهجه با استعمال اسم و صفت و قید پارسی کمتر از ۲۵٪ پشتو باقی مانده. به طور مثال جمله پشتوی «د منی د ونی سیوری ته کنبڼه» در پشتوی مفرس کندهار چنین گفته میشود: «د سیب د درختی سایي ته کنبڼه». صفویهای به مردم تلقین می کردند که لهجه پشتوی (تلخ) کندهار به سبب استعمال کلمات فارسی شیرین شده است.

صفویها با این آله پشتوزبانانی را که به زبان پشتوی مختلط با فارسی صحبت نمی کردند زبان می بریدند

محدود آثار زبان پشتوی دوره کوتاه هوتکیان در کتابسوزیهای نادر افشار از بین رفت. نسخه های قلمی آثاری چون پټه خزانه، «گنج پنهان» پنهانی دست به دست میشد. عده با انکار از وجود پټه خزانه ناخود آگاه نقش وارثان دوره صفویه را ایفا می کنند و در واقع می کوشند ثابت سازند که پشتونها از شدت اختناق فرهنگی صفویان نتوانستند هیچ اثری را به رشته قلم درآورند. این سیاه اندیشان در دفاع از ظالم، مظلوم را دوبار محکوم کرده در طعن پشتونها را به نداشتن آثار ادبی «بی فرهنگ» می خوانند و بیشترمانه بر شگوفایی هان عصر آثار ادبی پشتو در آن نصف دیگر سرزمین پشتونها چشم می پوشند.

برای صفویان فقط فارسی گفتن و شیعه بودن ارزش داشت و یکی را وسیله ترویج دیگر ساخته بودند تا در تحمیل مذهب و زبان خصوصاً در افغانستان مرکزی دست آزاد داشته باشند. افغانستان مرکزی تا قبل از هجوم چنگیز سرزمین پشتونها بود و مردم آن به سبب سردی اقلیم منطقه طرز زندگی کوچی گزیده در زمستان به هند کوچ می کردند و در تابستان به بلندیهای هندوکش و کوه بابا برمی گشتند. بعد از اسکان مغلها در منطقه تناسب نفوس به تدریج به نفع مغلها (خواهران و برادران هزاره) تغییر کرد چنان که امروز پشتونهای کوچی از رفتن به سرزمین آبایی شان محروم شده اند.

غور و اشکال لهجه ای آن غُر/عَر/غِر کلمه پشتو به معنای کوه است که در اثر ابدالهای صوتی متأثر از فارسی/عربی مشتقات ذیل از آن حاصل شده:

غُر/عَر/غِر = کوه

غرخی/غرزی = کوه زاده / متولد در کوه/باشنده کوه

صوت /خ/ (ز پشتو) در کلمه غرخی هم ردیف خائی و خُدران به غرجی مفرس شده است. غرجی در دوران سلطنت دهلی، که غرخی ها در آن نقش محوری داشتند، به غلجی و خلجی تبدیل شده. دودمانهای سلطنتی خلجی از بحیره خزر تا بحیره بنگال حکمروایی داشتند: آزادخان خلجی آذربایجان، غیاث الدین غوری غزنی، علاوالدین خلجی دهلی، عوض خلجی بنگال. در اوایل سلطه اعراب نام منطقه همردیف هزاره جات در جمع عربی از غور به غورات تبدیل شد که شکل مفرس آن غوریستان، غورجستان یا غرجستان به معنی سرزمین کوه زاده گان نامیده می شد. کلمه غور به معنی کوه در ترکیب نامهای محلات دیگر کشور نیز مشهود است مانند غورقل، (دهنه) غوری، غورماچ، غوربند، غوریان....

اقوام پشتون چون مومند، داودزی، خمکنی، دولتیار، و زیرانی که زمان هجوم چنگیز جان به سلامت برده در شرق مسکن گزیدند هنوز هم خود را غوری و غوریاخیل می نامند. اقوام دیگر چون بامیزی (با مفرس بامیزایی) ریشه کلمه بامیان را در نام خود نگه داشته اند.

نام بامیان/بامی به مردمی اطلاق می شد که از بلخ بامی به طرف جنوب کوه ها پناه گزین شده بودند. در متون ۱۵۰۰ سال پیش نام شهر بامیانه/بامیانه آمده که پسوند پشتوی «پانه/پانه» آن معادل «- ستان» در دری به معنای مسکن یا جای است، مانند زوزیانه = خارستان و کوکیانه = گلستان. هیربند/ایل بند از ریشه اوستا «هیر» به معنای کوه یا دره یعنی بند میان کوه یا دره که در دوران صفویه به افتخار امیرالمومنین حضرت علی (ک) به بند امیر مسمی شد. یا کلمه شیبیر که می تواند اسم بالمسمی از «شه بر» یعنی نهایت بلند (کوئل شیبیر) باشد. تنها نام محلی که شکل اصلی پشتو را حفظ کرده «اوبی» به معنی (چشمه آب) در غرب غور است.

در کُل، کمتر اثری از نامهای پشتوی دوران قبل از هجوم چنگیز را در منطقه یافته می توانیم، مگر آنکه از روی توصیف و ساختار جغرافیایی اسم بالمسمی پشتو باشد و از دو مرحله نامگذاریهای مغلای محلی و صفویها جان به سلامت برده باشد. چون صفویها علاوه بر از بین بردن زبان مغلی و مذهب شامنی، هویت منطقه را با نامگذاری پارسی کاملاً عوض کردند مانند شیخ علی، بیگ علی، ایداد کربلایی، کرمان، باباجی، شهرستان، چهلستون، بند امیر، بند قمبر... همین شیوه نامگذاری در برخی از نامهای جنوبغرب افغانستان هم مشهود است مثل دلارام، پنجوایی، ارغستان، آغا احمد، زین آباد، کجکی، نادعلی....

وطنداران هزاره ما تا چندی قبل با استناد تاریخ نام منطقه غرjestان را دوباره زنده ساختند که کار شایسته بود. زمانی چند برادر هزاره را به خاطر احیای مجدد نام غرjestان تقدیر کردم و تاریخ و ریشه پشتوی این نام را برای آنها توضیح کردم، با شنیدن توضیحاتم مأیوس شدند چون ادعای مالکیت آنها را بر منطقه باطل می ساخت. احتمالاً به همین سبب در این اواخر نام غرjestان از نظر افتیده و عوض آن نام «هزارستان» محبوبیت پیدا کرده است.

پایان مبحث دوم